

بهاره

# نیزه سرورنده



## ویژه نوروز ۱۳۸۸

با شگفتی و دل‌شوره‌ای نگران کننده باید بگوییم که این داستان بافی‌های تخیلی، رویایی، موهوم و خرافی است که سبب می‌شود استوره ایرانی را (که فرسنگ‌ها با استوره یونانی فاصله دارد و به حقیقت‌های زندگی بسیار نزدیک‌تر از دیگر استوره‌های گیتی می‌باشد)، نیز خرافه، خرافه‌نویسی و خرافه‌پنداری بگویند. کشاندن چهره‌های استوره‌ای شاه‌نامه به شمایل‌های مذهبی و گذاشتن هاله‌ای از نور در اطراف سر و گردن آن‌ها به راستی خیانتی است در جهت محو واقعیت‌های استوره‌ای ایران زمین

برج‌ها دیدم که از مشرق برآوردند سر

جمله در تسبیح و تهلیلِ خِی لایموت

چون حَمَل (۱)، چون ثور (۲)، چون جوزا (۳)، سرطان (۴)، و اسد (۵)

سنبله (۶)، میزان (۷) و عقرب (۸)، قوس (۹) و جدی (۱۰) و دَلُو (۱۱) و حوت (۱۲)



# نوروز در کلام فردوسی

مطلب «بر آمدن جمشید» و «جمشید و جام جم، .....»  
بر گرفته از: شاه نامه این سند جاودانه گی ایران

در دست نگارش: محمد کرمی



«پدید آمدن نوروز»  
همه کردنی‌ها چو آمد به جای  
ز جای مهمی برتر آورد پای  
به فر کیانی یکی تخت ساخت  
چه مایه بد و گوهر اندر نشاخت  
که چون خواستی، دیو برداشتی  
ز هامون به گردون برافراستی  
چو خورشید تابان میان هوا  
نشسته برو شاه فرمان روا  
جهان انجم شد بر آن تخت او  
شگفتی فرو مانده از بخت او  
به جمشید بر، گوهر افشانند  
مر آن روز را، روز نو خواندند  
سر سال نو، هرمز فرودین  
بر آسوده از رنج، روی زمین  
بزرگان به شادی بیاراستند  
می و جام و رامش گران خواستند  
چنین جشن فرخ از آن روزگار  
به ما ماند از آن خسروان یادگار  
افزوده شدن «شید» به «جم»

درباره داستان «جم» و «شید» که در پیوند با یکدیگر «جمشید» پدید می‌آید، در شاهنامه سخنی نرفته است. و حکیم بزرگ ما در هیچ جای کتاب‌اش به صورت مستقیم اشاره‌ای به این داستان نکرده‌اند. اما در فرهنگ دهخدا به نقل از فرهنگ‌های پیشین و نوشته‌های کهن پارسی چنین آمده است.

جمشید از پادشاهی بوده است که برای اداره سرزمین تحت حاکمیت‌اش از یک سو، و به جهت گردش و مسافرت از سوی دیگر به گوشه و کنار گستره ایران زمین سفر می‌کند. در گذر زمان و در برج «خَمَل» که یکی از برج‌های دوازده‌گانه‌ی فلکی و هم‌زمان با فروردین ماه خورشیدی بوده است به ایالت آذربایجان یا آذربایجان می‌رسد. قبل از ادامه‌ی داستان برای آگاه شد از برج‌های ۱۲ گانه‌ی فلکی به شعر زیبای زیر توجه فرمایید:  
برج‌ها دیدم که از مشرق برآوردند سر  
جمله در تسبیح و تهلیل خَی لایموت  
چون خَمَل، (۱) چون نُور، (۲) چون جوزا، (۳) سرطان، (۴) و اسد، (۵)

سنبله، (۶)، میزان (۷) و عقرب (۸)، قوس (۹) و جدی (۱۰) و دلو (۱۱) و حوت (۱۲)

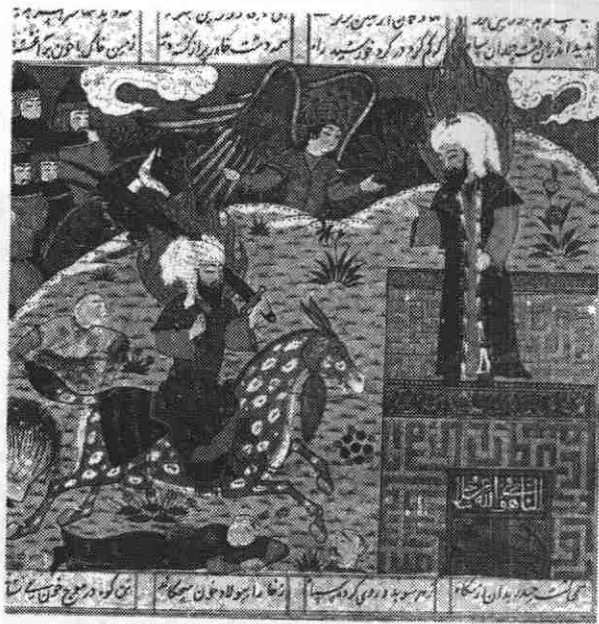
- ۱- HAMAL فروردین
- ۲- SOR اردیبهشت
- ۳- JOZA خرداد
- ۴- SARTAAN تیر
- ۵- ASAD مرداد
- ۶- SONBOLEH شهریور
- ۷- MIZAAN مهر
- ۸- AGHRAB آبان
- ۹- GHOS آذر
- ۱۰- JADY دی
- ۱۱- DALY بهمن
- ۱۲- HOOT اسفند

درگاه ورود جمشیدشاه به آذربایجان برج فلکی مطابق است با نخستین روز خَمَل، یعنی نخستین روز فروردین، یعنی در نخستین روز سال و گردش ۳۶۰ درجه‌ای در

«بر آمدن جمشید»  
اما برآمدن جمشید «جم + شید» در شاهنامه چنین نیست. فردوسی هرگز اشاره‌ای ندارد به این که جمشید به هر کجا که می‌رفته است «چون خورشید می‌درخشیده است و نور از اوساط می‌شده است.» با شگفتی و دل‌شورای نگران کننده باید بگوییم که این داستان باقی‌های تخیلی، رویایی، موهوم و خرافی است که سبب می‌شود استوره ایرانی را (که فرسنگ‌ها با استوره یونانی فاصله دارد و به حقیقت‌های زندگی بسیار نزدیک‌تر از دیگر استوره‌های گیتی می‌باشد)، نیز خرافه، خرافه‌نویسی و خرافه‌پنداری بگویند. کشاندن چهره‌های استوره‌ای شاهنامه به شمایل‌های مذهبی و گذاشتن هاله‌ای از نور در اطراف سر و گردن آن‌ها به راستی خیانتی است در جهت محو واقعیت‌های استوره‌ای ایران زمین. و در نتیجه کشاندن دامن کلام حکمت‌آموز و پندآمیز بزرگ‌ترین اندیشمندان و حکیم (فیلسوف) حماسه‌سرای گیتی در جمع خرافه پرستان و خرافه گویان. اگر کوچک‌ترین بدگمانی در کلام ما دارید، به شرحی که کارنامه، کارمایه و جان مایه‌ی حکیم بزرگ توس است با نگاه علمی و به دور از خرافه بنگرید، شاید کلام ما به نقل از حکمت خداوندگار فرهنگ، ادب و شعر ایران زمین و والا مقام‌ترین حماسه‌سرای گیتی در دل شما جای گیرد.

آیدون یاد:





مدت ۳۶۵ روز (به تقریب هر روز یک درجه) زمین به دور خورشید و سر آمدن یک سال خورشیدی و کهنه شدن سال قبل ونوشدن سال تازه. توجه داشته باشیم که تا همین امروز که برابر است با نخستین روز از ماه حمل (فروردین) که نام آن «نوروز» گذاشته شده است، نام «جمشید»، «جمشاه» است. یعنی شاه بزرگ، پادشاه بزرگ، مرد بزرگ.

مردم و درباریان به احترام ورود «جمشاه» به آذربایجان، برایش تخت و بارگاهی بس زیبا و شکوهمند و نشاخته به سنگ‌های گران‌بها و درخشنده می‌سازند با تاجی بسیار زیباتر و زینت داده شده با در، گوهر، الماس و جواهرهای نایاب...

«جمشاه» در این روز که آن را از قبل «نوروز» نام نهاده است، روی تخت الماس نشان می‌نشیند و تاج جواهر نشان را بر سر می‌نهد و در جشن مردم به مناسبت «نوروز» شرکت می‌کند. تابش اشعه‌های شید «خورشید» به تخت و تاج «جمشاه» و برگشت ترکش‌های خیره‌کننده نور از تراشه‌های الماس و جواهر تاج و تختی که «جمشاه» روی آن نشسته بوده است، صحنه‌ای را به وجود می‌آورد که مردم شرکت‌کننده در «جشن نوروز» شید «خورشید» دیگری را در مقابل چشمان خیره خود می‌بینند و به خاطر این برگشت خیره‌کننده و شگفت‌انگیز نور از سوی «جمشاه» به مردم شرکت‌کننده در جشن، نام «شید» یعنی خورشید را به «جم» می‌افزایند.

با اضافه شدن پسوند «شید» به اسم «جم» کلمه‌ی ترکیبی زیبایی به وجود می‌آید که آن را «جمشید» می‌گویند. یعنی پادشاه بزرگ نورانی. یعنی پادشاه بزرگی که از او نور می‌بارد. در زبان پهلوی به ترکش‌های نور خورشید و پرتوهای خورشیدی «شید» گفته می‌شود. بنابراین «جم» تبدیل می‌شود به «جمشید» و بعدها با پیوستن این دو کلمه‌ی مستقل یک کلمه و در قالب «جمشید» ایجاد می‌شود. و این جمشید که عید بزرگ «نوروز» را به وجود آورد و صاحب تخت و تاج درخشنده جمشیدی همان «جمشاه» است.

پس اگر تاریخ‌نویسان کهنه و یا نو در جایی اشاره کرده‌اند که در اطراف سر و صورت (قسمت بالا تنه) جمشید هاله‌ای از نور بوده است بی‌گمان دروغ است و اگر نوری از «شاه جم» پراکنده می‌شده است، نور همان تاج و تخت الماس نشان وی بوده است در هنگام برخورد ترکش‌های خورشید با آن در حقیقت «جمشید» از خودش منبع انرژی نداشته است که دور و اطراف سروبالاته‌اش را هاله‌ای از نور ببوشاند و او را نورانی کند. برای آگاهی بیش‌تر نگاه کنید به بخش‌هایی از شاهنامه پژوهش «محمد کرمی» در بخش آیین پارسی مجله‌ی فردوسی با عنوان: «شاهنامه، این سند جاودانه‌گی ایران» که فزاهایی است از حکمت فردوسی در شاهنامه‌ای که دست کم در ۱۰ جلد در حال تدوین است و نخستین جلد آن اگر با سختی‌های ممیزی کتاب بر نخورد، باید تا پایان خرداد ۱۳۸۷ از چاپ خارج شود.

**جمشید و جام‌جم سلیمان و انگشتر خاتم**

برای رسیدن به نوروز و شرح آیین‌های آن شایسته‌تر است که به عنوان پیش‌گفتار ابتدا از به وجودآورنده آن بگوییم و سپس به اصل موضوع بپردازیم:

جم = برهان قاطع می‌گوید یعنی، پادشاه بزرگ  
جم = فرهنگ آندراج می‌گویند یعنی، پاک - منزه -

**مقدس**

جم = فرهنگ منتهی الارب می‌گوید یعنی، انبوه از هر چیز - بسیار از هر چیز  
جم = در بسیاری از متن‌های کهن پارسی و هم‌چنین در کارهای اوستایی آمده است که نام جمشید شاه و سلیمان پیامبر بوده است.

جم، جمشاسپ، جمشیدن و جمشید هر ۴ اسم به نام یک نفر است با مشخصات: جمشید پسر تهمورس پسر ایران پسر هوشنگ پسر آدم ۷۰۰ تا ۷۳۰ سال پادشاهی کرد و سرانجام به دست آژی‌دهاک تازی «ضحاک تازی» سرنگون شد آژی‌دهاک تازی برادر بزرگ شدادبن عاد علوانی بود که آیین صابین پذیرفته بود و با مذهب مخالفت می‌ورزید.

جمشید نخستین پادشاه بزرگ و تک‌خدایی ایران و جهان است که انسان را در خور نیایش به خدا و ستایش به عنوان انسان دانسته و مقام آدمی را از تمام موجودات دیگر هستی و از تمام ستاره‌گان برتر شمرده و تأکید داشته است که انسان اشرف مخلوقات است.

پساری از مورخان اسلامی و تازی، جمشید را به عنوان پادشاه چهارم پیشدادی، پادشاهی خردمند، دادگستر، خدمت‌گذار، مردمی، سازنده و تک‌خداپرست گفته‌اند و نوشته‌اند.

جمشید ۲۴۱۹ سال پس از هبوط حضرت آدم به زمین به پادشاهی می‌رسد و سلیمان داوود ۱۰۳۰ سال بعد از جمشید به بار آمده است. بنابراین به علت بزرگ‌تر و کهن‌تر بودن جمشید، سلیمان از دانش و آموخته‌های این پادشاه برای هدایت پیروان‌اش بهره برده است.

برخی از مورخان سلیمان را «جم‌ثانی» نامیده‌اند. اوستا می‌گوید: جمشید نخستین کسی است که اهورا مزدا دین خود را به او سپرد تا در گسترش این خدا از هیچ تلاشی کوتاهی نکند. بسیاری از مورخان اسلامی بدون در نظر گرفتن پیشینه‌های تاریخی «جمشید» و «سلیمان» این دو نفر را یکی دانسته‌اند. بزرگ‌ترین علت این اختلاط تاریخی یورش تازیان به ایران و وارد شدن فرهنگ آنان در فرهنگ پارسی - ایرانی بوده است. بسیاری از داستان‌های کهن اقوام سامی که بعدها شکل و رنگ مذهبی گرفت بدون توجه به ریشه‌ی این داستان‌ها وارد استوره و داستان‌های کهن ایران گردید. نگاه کنید، «جم» و «سلیمان» نخستین نشانه‌های این آمیزش غیرپژوهشی هستند. در بسیاری از آثار سامی آمده است که این دو نفر یکی بوده‌اند، همان‌گونه که گفته‌اند و نوشته‌اند که «زرتشت پیامبر» با ابراهیم و ارمیا و عزیز، سه تن از پیامبران سامی (بنی اسرائیل) یکی بوده‌اند.

نزدیک‌ترین شباهت و اختلاط این دو فرهنگ، داستان جمشید و سلیمان است که هر دو نفر این‌ها با حیوانات، دد و دام، جن و انس، دیو و پری و ... ارتباط دارند و زبان آن‌ها را می‌فهمند. آن جایی که باید از توان آن‌ها برای سازنده‌گی استفاده می‌کنند، با کمک آن‌ها به پرواز می‌روند، شهرها را آباد می‌کنند و بسیاری کارهای مثبت دیگر.

برخی از پژوهش‌گران برای تمیز دادن این دو شخصیت از یکدیگر آن‌جا که صحبت از دیو، جن، پری و حیوانات است، پای سلیمان پیامبر به میان می‌آید و آن‌جا که صحبت از جام، می، جام جهان‌نما و پادشاهی است «جمشید» در نظر است.

جمشید با «جام‌جم» سلیمان با «انگشتری» و اسکندر با «آینه» در تاریخ مشهور شده‌اند. نزدیک‌ترین اختلاط جسمی، روحی و فرهنگی این دو نفر با یکدیگر در بیان این داستان نهفته است که جمشید فرمان می‌دهد ساختمان عظیم، شگفت‌انگیز و بی‌مانند «تخت جمشید»



توسط دیوان رام شده و در اختیار قرار گرفته‌اش بنا شود و سلیمان دستور می‌دهد تا دیوان در خدمت‌اش به ساختن ساختمان بسیار بزرگ بیت‌المقدس مشغول گردند.

بیش‌تر این اشتباهات تاریخی در قرن‌های نخستین اسلامی و دوره هرج و مرج ادبی و آشفته‌گی فرهنگی دو قوم سامی و آریایی صورت پذیرفته است تا جایی که «فارس» را بارگاه و تخت سلیمان و پادشاهان فارس را جانشینان سلیمان و وارث «ملک سلیمان» گفته‌اند. اشتباه تاریخی بدان جا رسیده است که «آرام‌گاه کوروش بزرگ هخامنشی» را «مشهد ما در سلیمان» نامیده‌اند. حتی در ادبیات فارسی نیز، گاهی «جام‌جم» را به سلیمان نسبت داده‌اند و «انگشتری سلیمان» را به جمشید.

درست این است. آن‌جا که صحبت از خاتم، مهر و انگشتری است، یعنی «حضرت سلیمان» و آن‌جا که صحبت از جام‌جم است، یعنی «جمشید» نکته‌ای که پرداختن به آن بسیار مهم است، مالکیت جام‌جم، می‌باشد. در هیچ قسمتی از شاه‌نامه گفته نشده است که جام‌جم متعلق به «جمشید» است «جام‌جم» یا «جام جهان‌نما» یا «جام گیتی‌نما» برای نخستین بار در داستان گم شدن بیژن و منیژه در داستان کی خسرو در توران زمین مورد استفاده قرار می‌گیرد و محل گم شدن و اسارت بیژن را که چاهی در توران زمین است به کی خسرو نشان می‌دهد. اما چون آوازه و اهمیت جمشید در بین پادشاهان استورهای از کی خسرو خیلی بیش‌تر بوده است، به همین سبب «جام گیتی‌نما» را «جام‌جم» گفته‌اند. و این نسبت دادن جام به جمشید تا قرن ششم هجری در ادبیات ما دیده نمی‌شود.

بعد از افسانه‌ی «جام‌جم» که از نظر داستان‌های حماسی و استورهای کهن‌ترین پدیده جهان‌بینی، جهان‌گردی، پیش‌گویی و آگاه شدن از راز و فرهستی است، «خاتم یا انگشتری سلیمان» می‌آید که تقریباً همان کار «جام‌جم» را اما در ویژه‌گی خودش انجام می‌دهد. از پس این دو، یک آخرین دیگری وجود دارد به نام «آینده‌ی اسکندر» که درست همان ویژه‌گی «جام‌جم» جمشید را دارد، اما مورد استفاده عملی کی خسرو در یافتن بیژن و منیژه به کار

می‌رود. حافظ می‌فرماید:

دلی که غیب‌نمای است و جام جم دارد زخامی که دمی گم شود، چه غم دارد

نگاه کنید. حافظ با آن جهان‌بینی گسترده‌اش به حق، ارزش و شایسته‌گی «جام‌جم» را که منسوب به «جمشید» است، از «خاتم و نگین» سلیمانی برتر و شایسته‌تر می‌بیند. یعنی جمشید را به زبان شعر به سروری سلیمان می‌رساند.

و اما کی خسرو، گیو و دیگر پهلوانان ایرانی وقتی نگران یافتن بیژن و منیژه در سرزمین توران می‌شوند به جام‌جم پناه می‌آورند تا با نمایش نقشه‌ی گیتی، مخفی‌گاه گم شده‌گان خود را بیابند:

چو نوروز خرم فراز آمدش  
بیامد پر امید دل پهلوان  
چون خسرو رخ گیو پزمرده دید  
خرامان از آنجا بیامد به گاه  
پس آن جام بر کف نهاد و بدید  
ز کار نشان سپهر بلند  
بنابراین کی خسرو با گهر گرفتن از جام گیتی‌نما، پنهان‌گاه بیژن را که در درون چاهی در توران زمین در اسارت افراسیاب است و منیژه که پرستاری او را برعهده دارد آشکار می‌سازد و باعث رهایی آن‌ها می‌شود.

بدان جام فرخ نیاز آمدش  
ز بهر پسر گوژ گشته، نوان  
دلش را به درد اندر، آزرده دید  
به سر بر نهاد آن کیانی کلاه  
در او هفت کشور همی بتگرید  
همه کرد پیدا، چه و چون و چیز

و در زبان پهلوی نواک NAVAK به فتح اول گفته می‌شود.

نظامی و فردوسی، بسامدی بیش از همه از کلمه نو به فتح اول دارند.

مه نو تا به بدری نور گیرد (نظامی)  
چو در بدری رسد نقصان پذیرد

ترکیباتی مثل نامبردارنو، سپهدار نو، جهان دار نو، سالار نو، تاجورنو میرنو، و ... در ادبیات این دو شاعر فراوان است.

فرستاده ای جُست بورزجمهر  
خردمند و شادان دل و خوب

بدو گفت از ایدر سه اسپر برو  
گزین کن یکی نامبردار نو  
(شاه نامه ج ۶ ص ۲۵۲)

سخن ها چو بشنید از او کُندرو  
بگرد آنچه گفتش جهان دار نو  
(ج ۱ ص ۵۲)

بیامد به درگاهِ سالارِ نو  
بدیدندش از دور برخاست غو  
(ج ۶ ص ۲۸)

به کاخ اندر آمد روان کندرو  
به کار می رود، نوجوان، نورسیده، نو عروس، نو داماد، نو نهال نو کیسه، نوپا،  
(ج ۱ ص ۵۲)

واژه «نو» در کلمات ترکیبی روزمره و در صحبت های عادی افراد نیز به فراوانی

نرخانه، نودولت، نوروز، نونوار، نودین، نوآیین، نو مسلمان، نوسفر، نوآموز، نوبهار، نوپرداز، نوچه، نورس، نوبالوه، نورسته، نوزاد و.....

روز: واژه روز نیز در فرهنگ ها به معانی مختلف آمده است. «زمانی است که از طلوع آفتاب آغاز و به غروب آن ختم می‌شود». ف. معین (۱)

## نوروز با زبانی و نگاهی دیگر



دکتر سید جعفر حمیدی

نوروز ترکیب یافته از دو واژه «نو» و «روز» است. کلمه نو در فرهنگ ها به معنای تازه، جدید، ضدکهنه، ضد قدیم، پهلوان، دلیر، شجاع، جوان، و غیره آمده است.

اگر چند بیژن جوان است و نو به هر کار دارد خرد پیش رو

اگرچه در اکثر فرهنگ ها، این واژه به فتح اول بر وزن جو آمده است در پاره ای دیگر از فرهنگ ها و حتا در اشعار بعضی از شاعران به ضم اول بر وزن «او» نیز دیده می‌شود. در فرهنگ جهان گیری به ضم اول، در فرهنگ رشتیدی به ضم اول و در فرهنگ فارسی معین به فتح و ضم، ضبط شده است.

آسمان و زمین و هرچه در او باشد از جسم و جان چه تازه چه نو (جامی)